

سوسیالیسم قرن ۲۱ چگونه است؟ چه می گوید؟ چه می کند؟

Sam Webb

برگردان به آلمانی: Jürgen Köster

برگردان به فارسی: ناهید جعفرپور

مبارزه برای دمکراسی/ رفرم در قرن بیست و یکم، هرچند کم دامنه، همانقدر اهمیت دارد که در قرن بیستم داشت. این مبارزه، هم وسیله است و هم هدف. این مبارزات، مردم و از طریق مردم، دمکراسی را قدرتمند می کند. این مبارزه نه تنها ستم و بهره کشی سرمایه داری را اندکی کم می کند، بلکه مسیر اصلی برای تغییرات رادیکال تر را هموار می سازد.

□□□□□□□□ □□□□□□ □□ □□□□ □□ □□ □□

” اگر ما ناقوس آزادی را به صدا درآوریم، اگر ما ناقوس آزادی را در هر روستا و دهکده ای و در هر ایالت و شهری به صدا درآوریم، در آن زمان است که می توانیم به آمدن روزی نزدیک شویم که در آن تمام فرزندان خداوند، سیاهپوست و سفیدپوست، یهودی و غیر یهودی، و پروتستان و کاتولیک دست در دست هم آن سرود مذهبی قدیمی سیاهان را بخوانند: ” بالاخره آزاد شدیم، بالاخره آزاد شدیم ” شکر، خدای بزرگ، بالاخره همه ی ما آزاد شدیم. ” (مارتین لوتر کینگ)

”عالیجناب، من سال ها پیش به خویشاوندی خویش با تمامی موجودات زنده روی زمین واقف شدم و دریافتم که من به هیچ وجه موجودی بهتر از بدترین موجودان عالم نیستم. پس بخود گفتم و اکنون نیز می گویم تا زمانی که طبقه تهیدست تری وجود دارد، من به آن تعلق دارم، و تا زمانی که ابزار و عوامل جنایت وجود دارد، من به آن تعلق دارم، و تا زمانی که حتی یک نفر در زندان بسر می برد، من آزاد نیستم.”

”من بر علیه آن نظم اجتماعی هستم که در آن شرایطی برای فرد وجود دارد که مطلقا هیچ کاری نکند اما صدها میلیون دلار پول بدست آورد آنهم در زمانی که صدها میلیون انسان (زن و مرد) تمامی مدت عمر خود را کار و تلاش کنند اما نتوانند زندگی حداقلی برای تامین بقای زندگی خود داشته باشند.”

” درست در همان لحظه ای که ما شروع کنیم از عقاید دیگران بترسیم و از بیان واقعیت ها حذر نمائیم و بخاطر انگیزه های سیاسیمان لب نگشائیم و سکوت اختیار کنیم، دقیقا از همان زمان دیگر جریان نور و زندگی در روح ما جاری نخواهد شد.“

”دیگردوره حرکت های غیر منتظره، یا بهتر بگوئیم انقلاب هایی که با حضور اقلیتی از انسانهای آگاه پیشاپیش گروهی عظیم از توده های ناآگاه صورت می گرفت، سپری شده است. آنزمان که موضوع انتقال کامل سازمان اجتماعی فرا می رسد، توده های مردم باید خود در آن شرکت داشته باشند و با تمام روح و جسم خود آن را درک کنند که موضوع بر سر چیست و آنها برای رسیدن به چه چیزی حرکت می کنند، و نیز اینکه برای رسیدن به هدف کاری طولانی مدت و مستمر نیاز است.“

”برای مثال در فرانسه، که بیش از صد سال انقلاب پشت انقلاب را تجربه کرده است و در آنجا همواره شرایط برای قیام و شورش بسیار بهتر از آلمان بوده است نیز سوسیالیست ها بیش از پیش درک می کنند که بدون جذب اکثریت مردم، پیروزی پایدار برای آن ها ممکن نخواهد بود و کار تبلیغاتی طولانی مدت و فعالیت پارلمانی نیز اولین وظیفه حزب است.“ (فردریک انگلس)

زمان، زمان تلاش و تغییرات است. هیچ کس از وقایع فردا خبر ندارد. پرسش این است که چه باید کرد تا حزب کمونیست و در کل چپ ها بتوانند موثر تر در راه رسیدن به عدالت اجتماعی و سوسیالیسم مبارزه نمایند؟

قبل از پاسخ به این پرسش، میل دارم در ابتدا کمی از زندگی خودم برای شما شرح دهم. من از نگاه کسی به مسائل می پردازم که در حدود چهار دهه بعنوان عضوی از جنبش کمونیستی آمریکا فعالیت نموده است و در تمامی این دوران چه به لحاظ سیاسی و چه ایدئولوژیکی مشکلی نداشته است و بیشتر وقتها هم در جایگاه رهبری قرار داشته است. من در سال ۱۹۹۱ از مبارزات درون حزبی دفاع نمودم. البته ناگفته نماند که اکنون با نگاهی دیگر به آن تجربه می نگرم.

بنابراین من از موضع مخالفت حرکت نکردم. اما زمانی که در سال ۱۹۸۹ دیوار برلین فروریخت و دو سال بعد اولین کشور سوسیالیسم شکست خورد، در ذهن من شک و تردید و پرسش هایی به وجود آمد و این شک و تردید ها آنقدر قوی بود که می بایست با نگاهی تازه به تفکر و پراتیک سیاسی تا کنونی مان می پرداختیم.

از این روی شروع نمودم به بازخوانی آثار مارکس و انگلس (به ویژه مقدمه مارکس بر مبارزه ی طبقاتی در فرانسه و نامه های آخرش)، لنین (به ویژه دو تاکتیک سوسیال دمکراسی، کمونیسم جناح چپ، بهره مالکانه، سخنرانی های انترناسیونال کمونیستی، و مقاله های آخراو)، کمونیست ایتالیایی گرامشی (من در اینجا برای اولین بار نامه های زندان گرامیشی را خواندم)، جورج دیمیتروف (جبهه واحد علیه جنگ و فاشیسم)، رزا لوکزامبورگ، پالمیرو تاگلی آتی، و ... همچنین شروع به خواندن کارهای بسیاری از نویسندگان معاصر که بسیار زیادند و نمی شود از همه آنها نام برد، نمودم. همچنین درباره ی سنت مارکسیسم و دیگر موارد... بعد از این دوباره خوانی ها شروع کردم تا تئوری، متدولوژی، سیاست، پراتیک، تاریخ، و آینده را با رنگ ولعاب و نگاهی جدید مشاهده کنم.

اگر از من خواسته شود تا نتایج مطالعاتم را بازگو کنم، پاسخ خواهم داد که: ساختار تئوریک ما یعنی مارکسیسم - لنینیسم بسیار جامد است. تحلیل های ما مملو از فرضیات پرسش برانگیز و متدولوژی ما بشدت غیر دیالکتیکی و ساختار تشکیلاتی ما به شدت متمرکز است و سیاست هایمان کاملا با واقعیت ها ناخوانا است.

البته من تا کنون برای یک لحظه هم که شده کارهای افتخارآمیز رفقای خوبم را که در زمان های متفاوت باعث افتخار حزب شدند و حتی گاهی تک و تنها، در کوبیدن مهر کمونیست ها، در تئوری و پراتیک ما در قرن بیستم مشارکت داشتند، را فراموش نکرده ام.

رفقائی که در ماجرای اسکاتزبرو، اعتصاب نشست بزرگ، اعتصاب لیتل استیل، تشکیل سی آی او، بریگارد لینکلن، جنگ علیه هیتلر و فاشیسم، مقاومت در مقابل مک کارتیسم، جنبش حقوق مدنی، جنبش ضدجنگ در دهه ی ۱۹۶۰، و مبارزه علیه جناح راست افراطی که از سر کار آمدن ریگان در ۱۹۸۰ تا کنون ادامه دارد- در تمامی این مبارزات و دیگر مبارزات کمونیست ها شرکت داشتند، و برخاسته از تاریخساز بودند. هیچ سازمان چپی نمی تواند مدعی چنین استحکامی در نظریه و عمل، در مقابله با سرکوب وحشیانه و غیر عقلانی ضد کمونیستی بشود (از مارتین لوترکینگ).

اما من در این راه این را هم فهمیدم که آینده ی حزب ما نه در گذشته، بلکه در دنیای قرن بیست و یکم نهفته است. دنیایی که چالش های منحصر بفرد خود را برای آینده بشریت دارد. از این روی سکون و ماندن در یک نقطه گزینه ای پایدار و رو به جلو نخواهد بود. بر این

اساس ما در یک دهه گذشته تغییرات را پذیرفته و آغاز نمودیم. در زیر تلاش نموده ام پرسشهایی را پیش روی برای پاسخ گوئی بگشایم:

غالب مسائلی را که طرح نموده ام نتیجه بررسی ها و تحقیقاتم می باشند. به زبانی دیگر این بررسی ها همچنان ادامه دارند و این نوشته نسخه ای هنوز ناتمام است. مطمئنا در مرور نوشته خوانندگان با تناقض ها، ایده های مسکوت باقی مانده و ناتمام روبرو خواهند گشت.

مسئله این کمبودها و تناقض ها می توانست دلیلی باشند تا من شهادت نوشتن این مقاله را نداشته باشم اما دو نکته ملکه ذهن من شد اول اینکه: هیچکس پاسخی تمام کمال برای چالش های هراسناک کنونی و آینده ندارد و دوم اینکه: مسلما هرکدام از ما برای سهم بودن در نوسازی چپ که حزب کمونیست هم جزئی از آن است، حرفی برای گفتن و مطلبی برای اضافه کردن خواهیم داشت.

بنا بر این بر بستر چنین روندی در گذشته تلاش می کنم افکارم را بر روی کاغذ بیاورد:

۱/ یک حزب سوسیالیسم قرن بیست و یکمی تئوری ها و پراتیک خود را در جهانی به کار می بندد که چنین تعریفی دارد:

یک سیستم اجتماعی که در آن بازتولید شرایط برای استثمار نیروی کار و طبیعت به بالا ترین درجه خود رسیده است:

انتقال سلطه گرایانه، قدرت در جهانی پر جمعیت و کاملا رقابتی، (با وجود اینکه هنوز در مراحل اولیه خود قرار دارد) اما این امر به سادگی می تواند جهان را به رقابت های خشونت بار میان کشورها، جنگ های بزرگ همگانی و آشوب بکشانند.

یک سری از روند ها (گرم شدن کره زمین، تکثیر سلاح های هسته ای و جنگ، فقر جهانی، بیماری های فراگیر، فشار جمعیتی، و نابودی منابع طبیعی در حال گسترش) می توانند مسبب عواقب مصیبت باری شوند و موجودیت موجودات زنده این کره خاکی را دچار مخاطره نمایند.

ظهور ناگهانی و گسترش تکنولوژی جدید بخصوص وسایل ارتباط جمعی که کم کم ساختار اقتصاد، اشتغال، طبقه، نژاد، جنسیت، روش تولید، عادات مصرفی، سیاست های طبقاتی و دمکراتیک، شکل های مختلف تعامل اجتماعی و زمان استراحت، قدرت ابزار کشتار جمعی و ماهیت جنگ، و مفهوم زمان و فضا را تغییر شکل می دهد. اگر ما برای تمامی این چالش ها راه حلی پیدا نکنیم و تا سوسیالیسم جهانی شود منتظر

بمانیم مطمئننا هم سوسیالیسم و هم بشریت محکوم به نابودی خواهند شد. اوضاع آنچنان اضطراری است که اگر ساکت بمانیم برای این سکوت هزینه ای گزاف را باید بپردازیم. مشکل اینجاست که از یک سو شرایط اضطراری است و از سوی دیگر چه در تک تک کشورها و چه در سطح جهانی جنبش های مردمی از چنان توانائی و چشم اندازی برخوردار نیستند که قادر به حل و مهار این چالش های وابسته به هم باشند.

۲/ یک حزب سوسیالیسم قرن بیست و یکمی مارکسیسم را بعنوان سنتی گسترده که بسیار فراتر از جنبش کمونیستی را طرح نموده است با آغوش باز پذیرفته، ولی همزمان، میراث رادیکال و دمکراتیک آمریکائی و دیدگاه سایر سنت های سیاسی و روشنفکرانه را مورد مطالعه قرار داده و در خود جذب می کند. آنچه که به مارکسیسم-لنینیسم بر می گردد این واژه باید به نفع فرموله ساده مارکسیسم کنار گذاشته شود. زیرا که این واژه اولاً در بین عموم آمریکایی ها انعکاسی منفی دارد و حتی بین چپ ها و نیروهای مترقی هم این چنین است و بسته به این که مخاطب شما کیست، این واژه به نظر یا خارجی یا دگماتیک یا غیردمکراتیک یا هر دوی آن بنظر خواهد رسید.

افزون بر این مارکسیسم - لنینیسم به هیچ وجه همسان مارکسیسم کلاسیک نیست. نا گفته نماند که اگر ایده های مارکس و انگلس و لنین و سایر مارکسیست های اولیه، مورد بررسی و تحقیق قرار می گرفتند و به طور خلاقانه ای در مورد واقعیت های جاری موجود بکارگرفته می شدند، آنزمان قدرت تجزیه و تحلیل بی نظیری پیدا می کردند.

اما چنین ادعائی را نمی توان در مورد مارکسیسم-لنینیسم کرد. زیرا که طی دوران استالین از سوی محققین شوروی زیر نظر رهنمودهای استالین، نوشته های اولیه مارکسیست ها مطابق نیاز های شوروی و خواسته های حزب، سیستماتیک و ساده گردید و به آن شکل رسمی داده شد. این ساده سازی مارکسیسم، که برای حفاظت از سیستم تک حزبی شوروی انجام پذیرفت هزینه ای سنگین برای ما در برداشت و از نظر تئوری و عملی حزب ما را آنچنان در بر گرفت که تاثیر بشدت منفی ای بر عملکرد حزب نهاد.

با وجود اینکه این بحث و جدل سال ها در ابعادی مشخص ادامه خواهد داشت، اما یک چیز کاملاً مشخص است: اگر که مارکسیسم بخواند تئوری قدرتمند انتقال سوسیالیستی باشد، باید از منظر تاریخی، زیست محیطی، دیالکتیکی درک شود و بطور همه جانبه و مستقل بکارگرفته شود- بدون اینکه ساده سازی شود یا اسیر محدودیت های رسمی گردد.

مارکسیسم نباید ونمی تواند تنها امتیاز یک حزب یا مکتب و یا سنت باشد.

نقطه حرکت مارکسیسم، مبارزه برای منافع واقعی طبقه کارگر و مردم بزبان دیگر جنبش واقعی است. تمرکز مارکسیست بر روند های اجتماعی (به ویژه طبقات)، مناسبات، تناقض ها، جایائی ها، نفی ها و شکاف هاست و نه تعریف های روشن و فرمول های شسته رفته.

مارکسیسم هرگز راه حل ها و روحیه^۲ مبارزاتی را با تحلیل اشتباه نمی گیرد، گرچه هر دو این ها مهم و ضروریند. مارکسیسم اصول را بکار می گیرد و ثابت می کند که دولت چیزی به جز ابزار سیاسی طبقه حاکم نیست. از سوی دیگر همچنان بر نشان دادن هر مسئله ای مشخص پافشاری می کند. در واقع این خود درکی است بسیار آگاهانه و هوشیارانه از اجتناب ناپذیری سوسیالیسم و رادیکال شدن دائمی طبقه کارگر و تشدید بحران ها و برگشت ناپذیری روند انقلابی جهان.

مارکسیسم هم از نظر تئوری و هم از نظر پراتیک انقلابی است، اما توسعه تدریجی و رفرم را لغاتی کثیف نمی داند و بر این باور هم نیست که هر لحظه سیاسی در واقعیت مشخص عملا رادیکال و انقلابی است. وضعیت گاه پدیده ای قابل تکرار است که نیاز به تشریح دارد. مارکسیسم همچنین بر این عقیده نیست که تغییرات اجتماعی تنها بر خواست سیاسی متکی است (هر دژی را می توان مورد حمله قرار داد). مارکسیسم همچنین از زمانبندی هیچ جدولی تبعیت نمی کند.

کوتاه بگویم، مارکسیسم روش تحلیلی بر بستر علم است که بر محور مبارزه^۳ برحق و ضروری قرار دارد و در جنبش طبقه کارگر و مردم در جریان است. من اگر در اینجا بخواهم تلاش های تحلیلگرانه حزب مان را در طول دهه های گذشته درجه بندی کنم، تنها می توانم بگویم که در بسیاری از مواقع چشم های انتقادی ما بسته و برخی از موضوعات اسیر محدودیت هایی گشته است. مثلا در باره سیاست خارجی و توسعه شوروی. همچنین در برخی از موارد روابط جنسیتی بوده و در مواردی هم ساده سازی شده است و یا بیشتر بر شواهد روایتی تکیه شده است مثلا ادعای رادیکالیزه شدن مستمر طبقه کارگر و یا گرویدن صدها هزار نفر عضو به حزب. همچنین بارها در بحث های ما درون حزب گرایش نفی کردن سایر مارکسیست ها، جریان های رادیکال و دمکراتیک اجتماعی بخوبی دیده شده است.

۳/ یک حزب سوسیالیسم قرن بیست و یکم بطور دراز مدت روی بسترهای

بحران اقتصادی و شرایط به وجود آمدن آن متمرکز است. اقتصاد جهان و بویژه اقتصاد سه گانه آمریکا و اتحادیه اروپا و ژاپن هنوز برای توسعه سرمایه داری و ساختار حکومت اقتصادی و رشد اقتصادی پایدار و تقریباً اشتغال زا، راهی نیافته است. البته این بدان مفهوم نیست که اقتصاد جهان وارد یک حالت سکون شده است. بلکه بیشتر به این مفهوم است که به احتمال قوی در آینده قابل رویت، اقتصاد جهان با سطح رشدی پائین و سطح بالائی از بیکاری روبرو خواهد شد. در حالیکه سود شرکت ها بطور بیسابقه صعود کرده است، اما رشد مناسبی در نرخ رشد و نرخ اشتغال به وجود نیامده است. در حقیقت آنچیزی که ما اکنون شاهدش هستیم تفکیک منافع شرکت ها از رشد اقتصادی و به ویژه اشتغال است.

در چشم انداز کوتاه مدت، دلایل کمی برای خوش بینی وجود دارد و در چشم انداز دراز مدت موانع اقتصادی و زیست محیطی مانع پروسه انباشت سرمایه شده و رشد اقتصادی و رشد اشتغال سخت و دشوار می گردد. با نبود (تجارت جدید سبز) در سطح جهان، مشاهده این که دینامیسم لازم برای چرخش رو به بهبودی پایدار چگونه باید ایجاد شود کار بسیار سختی است.

البته هنوز ابعاد بحران ها به کلی آشکار نشده است، این هم روشن است که بحران ها تنها به مدل نئولیبرالی محدود نمی شوند. اما در این مسئله شک نیست که همراه با سیاست های نئولیبرالی و صعود چرخه سرمایه های مالی در سه دهه گذشته، رشد بی سابقه نابرابری، انفجار بدهی ها، ترکیدن حباب ها، انباشت اضافی سرمایه (سرمایه های بسیار زیاد و محدودیت سرمایه گذاری)، و بالاخره عمومی کردن بحران در دو ساله گذشته که هنوز چشم انداز به پایان رسیدنش وجود ندارد، در حال حرکت و پیشروی است.

بی توجه ای به این واقعیت ها و هشدارها، اهمیت ندادن به نقش نئولیبرالیسم، و ارزیابی کردن بحران فعلی به عنوان بحران مازاد تولید، همه اینها بیانگر این است که تغییرات عمیقاً مهم کنونی و جهت حرکت اقتصاد آمریکا و جهان در طول سه دهه گذشته نادیده گرفته می شوند. هم اکنون طبقه سرمایه دار و به ویژه آن بخشی که در نوک این هرم بر روی کوهی از مازاد سرمایه نشسته اند به هیچ وجه عجله ای برای انجام کار دیگری ندارند و فشاری بر روی آنها نیست. مهمترین انگیزه و فشار آنها ایجاد بهترین شرایط برای استثمار بیشتر نیروی کار و تخریب سیاسی کار است.

۴ / یک حزب سوسیالیسم قرن بیست و یکمی برای منافع کل ملت مبارزه می کند. از دهه ۱۹۸۰ به بعد ما همواره شاهد نابودی زیرساختارها، تخریب شبکه های امنیت های اجتماعی، بی توجه ای به نظام آموزشی دولتی، انهدام انجمن های شهری و روستایی، خصوصی سازی ثروت های عمومی، رشد فقر و نابرابری، تضعیف کارخانه جات و شهرها، پائین آمدن سطح دستمزد کارکنان و اقتصاد ملی در حال نوسان و هم اکنون رکود بوده ایم.

در واقع، بخش اعظمی از طبقه سرمایه دار در شرکت های چند ملیتی، اقتصاد و کشور آمریکا را رها کرده اند و حوزه عملی شان اکنون بسیار فراتر از مرزهای ما و در سراسر جهان است. این طبقه خاص در آمریکا تحت تاثیر تغییر و تحولات در سود سرمایه در دهه های اخیر، اقتصاد جهان را به عنوان واحد اصلی در تجزیه و تحلیل های خود قرار داده اند.

به زبان دیگر، دامنه بازار، عرضه نیروی کار قابل استثمار، و استراتژی های سرمایه گذاری شرکت های چند ملیتی آمریکایی در سراسر جهان گسترش یافته است. مراکز تولیدی آنان، به کمک تکنولوژی جدید و نیروی کار قابل دسترس، در سراسر مناطق جغرافیایی پخش شده است.

البته این به آن معنا نیست که این روند برای تاسیسات تولیدی و بازار مصرف کنندگان و نیروی کار داخلی آمریکا عواقبی در پی ندارد. اما سلطه گران سرمایه چند ملیتی جهان که در آمریکا مستقر هستند همواره کمتر و کمتر به اقتصاد داخلی آمریکا وابسته اند یا بهتر بگویم بخش های اصلی شرکت های برگزیده چند ملیتی نسبت به بخش های خدمات همگانی، اقتصاد داخلی پر تلاش و جامعه مدرن آمریکا دیگر تعهدی احساس نمی کنند. در حقیقت یک اقلیتی دولت آمریکا را تبدیل به ماشین پول دهی و نیروی نظامی مخرب شخصی خود برای برقراری خواسته هایشان در داخل و خارج آمریکا نموده اند. اقرار نیست اگر که ادعا کنیم که این گروه اجتماعی انگل گونه شیره زندگی دولت، اقتصاد و جامعه ی ما را می کند، در حالی که خود در دنیایی لوکس، نژادپرستانه و همراه با امتیازات ویژه طبقاتی زندگی می کنند. این حقیقت های تازه تاثیرات بسیار شومی بر آینده مردم آمریکا خواهد داشت. این حقیقت ضرورت استراتژیک شکست جناح راست افراطی در آمریکا را تغییر نمی دهد که برنامه اش بدست گرفتن مجدد کنترل کامل دولت در سال ۲۰۱۲ و تحمیل این حقیقت به مردم آمریکاست. کاری که می شود کرد گسترش زمینه برای گسترده و عمیق تر کردن مبارزه ی مردم برای آینده کشور است.

۵ / یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکمی در هر مرحله از مبارزه عملکرد سیاسی معینی بر می‌گزینند. ناگفته نماند که برای رفتن بسوی سوسیالیسم نه یک مسیر مستقیم وجود دارد و نه طبقه کارگر به این آسانی در زمان مشخص بر می‌خیزد و برای رسیدن به عدالت اجتماعی مبارزه می‌کند. بلکه مبارزه برای رسیدن به سوسیالیسم مسلماً از کانال روند ها و مراحل گذر خواهد نمود که ما هنوز در برنامه ها و نوشته هایمان به آن دست نیافته ایم.

سیاست های استراتژیک ما بر بستر ارزیابی از توازن نیروهای سیاسی و اجتماعی در هر مرحله از مبارزه در طول راه سوسیالیسم تعیین می‌گردد. بر این اساس است که یک استراتژی و تاکتیک خاص سیاسی بوجود می‌آید که می‌تواند صف طبقه و نیروهای اجتماعی در حال مبارزه و وظایف طبقاتی و دمکراتیک اصلی آنان را در هر لحظه و همچنین شکل گیری و سازماندهی ائتلاف های سیاسی مورد نیاز در جهت هدایت و حفظ تعادل موجود به سمت و سوی ترقیخواهانه را مشخص سازد.

۶ / یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکمی باید درک کند که در گسترش هر ائتلاف برای تغییر اجتماعی، نقطه نظرات در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند و این امر کاملاً اجتناب ناپذیر است. وظیفه^۴ چه بیان شفاف و روشن نظراتش است از سوی دیگر باید به اهمیت این مسئله که وحدت چه اولین نیاز برای رسیدن به تغییر اجتماعی است پی‌ببرد و در راه گسترش آن تلاش کند نه تلاشی آن.

نیروهای اجتماعی اصلی در این ائتلاف، همانطور که می‌بینیم، طبقه کارگر، رنگین پوستان، زنان، جوانان و سالمندان اند و چالش مهم پیش روی ما انتقال این مجموعه از نیروهای اجتماعی با درجات متفاوتی از اتحاد، ظرفیت سازماندهی، تحرک، روابط درونی ائتلاف، و عمق و استحکام چشم انداز سیاسی، به جنبش اجتماعی است.

۷ / یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم معضل هائی را برای نقطه^۴ آغاز مبارزه بر می‌گزیند که توده های مردم نسبتاً آماده^۴ مبارزه برای آن معضل ها باشند.

شکی نیست که خواسته های چه در مبارزه مردم و طبقه کارگر جایگاهی خاص دارد و غیر از این هم نیست. اما این خواسته ها نه می‌توانند تنها نقطه آغاز برای عمل مشترک باشند و نه تنها چیزی که چه ها برای مبارزه توده ای با خود به ارمغان می‌آورند.

بلکه آنچه مهم ترست شیوه^۴ برخورد، مهارت در ایجاد پتانسیل،

ارائه^۶ آلترناتیو در شیوه^۶ تجزیه و تحلیل، نگرش و ارزش ها، و تعهدی پایدار برای متحد کردن جنبش گسترده مردمی است.

۸/ یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکم از هر تضاد کاذبی میان خواسته های خرد و کلان، بین تغییرات ناگهانی و تدریجی، بین عمل انتخاباتی و عمل مستقیم، بین حرکت توده ای و نافرمانی مدنی بدون خشونت، بین وطن پرستی و مبارزه^۶ ضدامپریالیستی، بین مبارزه علیه دولت و مبارزه در داخل دولت، بین ضدسرمایه داری و حساسیت به شکاف بین طبقه سرمایه دار و بین خواسته های عمومی مردم و خواسته های خاص مردم فاصله می گیرد.

۹/ یک حزب سوسیالیست در قرن بیست و یکم، نباید لیبرالها، حامیان سیاست های هویت طلبانه، جنبش های با خواست مشخص، رهبران مترقی و میانه رو سازمان های اجتماعی بزرگ، سوسیال دمکرات ها، سازمان ها و جوامع غیر دولتی، سرکوب شدگان نژادی، و جنیستی و... را به دشمن خود مبدل کند.

۱۰/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم در مفهوم شناخت طبقه و مبارزه طبقاتی تعمق می کند. شاخص ترین هدف ما جامعه ای است که در آن اختلاف طبقاتی برای همیشه کلا محو شود. افزون بر این، تفاوت های طبقاتی در دل خود سرمایه داری و روابط تولیدی، سیاست، و فرهنگ سرمایه داری نهفته است.

این حقیقت آشکار بیانگر این است که چرا طبقه سرمایه دار و آپارات ایدئولوژیکی اش تلاش می کنند وجود تقسیم طبقاتی آشکار نگردد. از طرفی هم میان برخی چپ ها و روشنفکران آکادمیک هم کوچک کردن طبقه و مبارزه طبقاتی انجام می پذیرد.

البته این هم درست است که نمی توان همه چیز را تنها به طبقه و مبارزات طبقاتی خلاصه نمود اما نادیده گرفتن ماتریالیسم تاریخی و عدم تحلیل در باره مقولات مبارزه طبقاتی ما را از واقعیات کنونی جهان هر چه دور تر می سازد.

در حقیقت اکنون بیشتر از هر زمان دیگری مطرح شدن طبقه کارگر به عنوان رهبر جنبش وسیع تر و گسترده تر و مسئله^۶ قدرت گرفتن این جنبش وسیع اهمیت پیدا کرده است. از سوی دیگر هم اکنون گرایش جدیدی به مطالعه^۶ نظریات و زندگی نامه^۶ سیاسی لنین در حال شکل گیری است، زیرا که تا کنون و در هیچ عصری کسی نتوانسته است حجم کار خود را با لنین در در زمینه^۶ مسائل مربوط به طبقه، دمکراسی،

متحدان سیاسی، ملیت، قدرت، و انقلاب سوسیالیستی مقایسه کند.

از این روی هر نظریه ای برای رسیدن به آمریکای سوسیالیستی، بدون در نظر گرفتن طبقه^۴ کارگری فعال، متحد، با آگاهی طبقاتی، و از نظر تعداد در اکثریت به عنوان پایه و اساس یک رهبری ائتلافی بزرگ، تنها یک خیال محض است.

از این روی وظیفه مقدم یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکم تمرکز بر روی طبقه کارگر و معضلاتی است که این طبقه همواره و بصورت روزانه با آن روبروست. از سال ۱۹۳۰ تا کنون هیچ زمان طبقه کارگر با چنین شرایط بد و هولناکی روبرو نبوده و چنین احساس عدم امنیت نکرده است. دستمزد های پرداخت نشده، اخراج های جمعی، انهدام مراقبت های بهداشتی و بازنشستگی، رقابت های شغلی در معیارهایی بی سابقه، استاندارد زندگی و شرایط کار را وخیم تر کرده و همواره وخیم تر می سازد. و این در حالی است که برای دو حقوق بگیر در خانواده، اضافه کار، شغل دوم و حتی سوم، و بدهی های بسیار زیاد، طبقه ی کارگر را حتی در شرایط بسیار بدتری قرار می دهد.

هدف اصلی ما در طبقه ی کارگر بخش سازمان یافته^۴ آن یعنی جنبش کارگری است. این بخش، با درک سیاسی، تجربه، تشکل، دانش عملی، تدابیر تاکتیکی، و منابع خود ستون فقرات احیای دوباره ی طبقه کارگر و ائتلاف مردمی است.

چگونگی تغییر این شرایط و بالا بردن قدرت چانه زنی در محل کار و نیرومند ساختن و توانائی دادن به قدرت اجتماعی طبقه^۴ کارگر در جامعه و کشور و همچنین چگونگی ایجاد ظرفیت سازمانگری و سیاسی این نیرو پرسش هائی است که پیش روی ما قرار دارد. تا زمانی که تعداد کارگران متشکل اندک باشند، تاثیر آن گذشته از این که چقدر خلاقانه عمل کند، محدود است. بنا براین وظیفه مقدم هر سازمان و فردی که دمکراتیک فکر می کند، گسترش بخش سازماندهی شده طبقه کارگر است زیرا آینده کشور به آن مرتبط است. برای این منظور دو وظیفه مهم وجود دارد اول شکست دادن جناح راست افراطی است تا امکان محیطی مناسب برای تشکل کارگران به وجود آید و دوم ادامه و ارتقاء نیروی کار به یک جنبش اجتماعی است که بتواند بعنوان پیشرو سخنگوی جنبش گسترده تر مردمی باشد.

۱۱/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم چشم بر اهمیت بسیار بالای مبارزات دمکراتیک برای حق اشتغال، بیمه^۴ بهداشتی، مسکن، عدالت،

آموزش، هوای تمیز، صلح، حق رای، آزادی بیان، و غیره نمی بندد. آن ها عواملی حیاتی در مبارزه برای ارتقاء طبقه، پیشرفت اجتماعی و سوسیالیسم هستند.

مبارزه برای دمکراسی/ رفرم در قرن بیست و یکم، هرچند کم دامنه، همانقدر اهمیت دارد که در قرن بیستم داشت. این مبارزه، هم وسیله است و هم هدف. این مبارزات، مردم و از طریق مردم، دمکراسی را قدرتمند می کند. این مبارزه نه تنها ستم و بهره کشی سرمایه داری را اندکی کم می کند، بلکه مسیر اصلی برای تغییرات رادیکال تر را هموار می سازد.

در حقیقت، تصور چگونگی متحد کردن نیروهای جنبش اجتماعی در هر صحنه مبارزه، از جمله مرحله سوسیالیستی، بدون درگیر شدن جنبش طبقه کارگر و مردم در مبارزات اصلاحی و دمکراتیک (در درجه ی اول و بیشتر از هر چیز حق اشتغال با دستمزدی قابل قبول و سایر حقوق اقتصادی) دشوار است.

با بیان این واقعیت، شاید از من پرسش شود که آیا من مبارزه دمکراتیک را بر مبارزه طبقاتی ارجعیت نمی دهم؟ من می گویم نه، به هیچ وجه. این بستگی دارد به این مسئله که کدام طبقه و متحدانش از منظر سیاسی و ایدئولوژیکی در هر لحظه از توانائی بیشتر برخوردارند و آیا تغییر در تعادل قدرت طبقات می تواند به چشم اندازی برای به دگرگونی های دمکراتیک و سوسیالیستی بیانجامد یا راه را بر پیشرفت آن پر سنگلاخ تر و ناهموارتر می سازد.

من اعتقاد راسخ دارم که در هر شرایطی در نهایت همه چیز به طبقه و مبارزه طبقاتی وابسته است.

۱۲/ یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکم هیچگاه نیروهای اجتماعی، سازمان ها و نیز شخصیت های سیاسی را در دسته بندی های اجتماعی شدیداً محدود بسته نمی کند. زیرا که این نیروها و سازمانها و شخصیت ها هم می توانند تحت تاثیر مسائل، حوادث و تغییر روابط قدرتی موضعشان تغییر کند.

۱۳/ یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکم از روشنفکران استقبال می کند و تعصبات ضد روشنفکری را از فرهنگ سیاسی خود حذف می نماید. چرا که هر حزبی که آرزوی دگرگونی در دنیای بشدت پیچیده امروزی را دارد، به گسترش جوامع روشنفکران مارکسیست نیازمند است.

۱۴/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم از شکاف میان طبقه حاکم و

سایر نیروهای اجتماعی استفاده می‌کند. زیرا پیروز شدن در مبارزه^۶ علیه طبقه حاکم یکدست کاری بسیار سخت است.

۱۵/ یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکم با وجود اینکه تلاش برای گرفتن امتیازات طرف مقابل خود را دارد اما اهل توافق با طرف مقابل خود نیست زیرا شاید توافق بتواند مقدار زمان اندکی کار را جلو براند اما نباید فراموش کرد که در واقعیت بخش بزرگی از مردم در همان مقدار زمان اندک زندگی می‌کنند. موفقیت‌های کوچک، قطعاً، از سوئی می‌توانند عاجل بودن تغییرات را منتفی سازند و ایجاد توهم کنند، اما از سوی دیگر می‌توانند امید و انتظارات را زنده کنند و به درک بیشتر و اتحاد بیشتر عمق ببخشند و باعث گسترش خواسته‌های مبارزاتی گردند. با این وجود فراموش هم نباید کنیم که هر پیروزی اندکی در صحنه مبارزه تاثیرش از چندین جلسه سخنرانی ما بیشتر است.

۱۶/ یک حزب سوسیالیستی در قرن بیست و یکم بر این باور است که جنبش‌های سیاسی دارای اکثریت در واقع کسانی هستند که باعث دگرگونی‌های اصلاحی، رادیکال و اکو-سوسیالیستی می‌شوند. نیروهای مترقی و چپ مبارز که در اقلیت قرار داشته باشند، نمی‌توانند و نباید تلاش کنند جانشینی برای طیف گسترده‌ای از توده مردم باشند. خواست آنان ممکن است درست باشد و بتواند انگیزه‌ها را بیدار کند، اما تغییر تنها زمانی انجام می‌پذیرد که یک نیروی مادی همراهی این خواسته‌ها را نماید.

۱۷/ وظیفه‌ی یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم بر این باور است که بزرگراه دمکراسی رادیکال و سوسیالیسم منوط به وجود چپی بسیار بزرگتر، گسترده‌تر، و پخته‌تر از چپ موجود است. ما نه تنها این توهم را نداریم که به تنهایی می‌توانیم تمام این‌ها را انجام دهیم، بلکه فکر می‌کنیم هیچ سازمان و جنبش اجتماعی دیگر چپ هم نمی‌تواند این کار را بکند.

۱۸/ یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکم برای مبارزه برای رسیدن به برابری نژادی و جنسیتی جایگاهی ویژه و برجسته قائل است. کم ارزش دادن به مبارزه در راه برابری نژادی و جنسیتی می‌تواند در بهترین حالت راه رسیدن به پیروزی را با مشکلات فراوان روبرو سازد و در بدترین حالت راه استیلای سیاسی و ایدئولوژیکی عقب مانده ترین بخش‌های طبقه^۷ حاکم را هموار سازد. این نادرست است که فکر کنیم کارگران سفید و مذکر توجهی به مبارزه برای رسیدن به برابری نژادی

و جنسیتی و علیه نژاد پرستی و مرد سالاری ندارند. اهمیت دادن آنها به این مسئله هم اخلاقی است و هم مهم. نژادپرستی و برتری جنسیتی به لحاظ معنوی غیر انسانی است و به لحاظ مادی باعث نابودی کل طبقه کارگر می شود.

۱۹/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم با تمایلات بومی پرستی و بیگانه ستیزی بشدت مبارزه می کند. مهاجرین در واقع فرهنگ و سنن، نیروی کار، و سنت مبارزاتی خود به کشور ما همراه می آورند. هیچ کسی نمی تواند نقش کارگران مهاجر در مبارزه اخیر برای دستیابی به دموکراسی، حقوق کارگران، آموزش مناسب، توانمندی اجتماعات، میراث فرهنگی، و قوانین مهاجرت انسانی و عادلانه را انکار کند و نادیده بگیرد. مهاجران آمریکا از روحیه ای مبارز و ضد سرمایه داری برخوردارند.

۲۰/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم به مبارزات برای حقوق دگرباشان جنسی اهمیت سیاسی در خور می دهد، کاری که تا کنون بی سابقه بوده است. این بدیهی است که علایق سبکی هر فرد موضوعی کاملا شخصی است و شریک عشق یا ازدواج نباید موضوع مورد بحث دولت باشد. جنبش مبارزه برای حقوق دگرباشان جنسی، دوجنس گرایان و تغییرجنسیت داده ها طی چهار سال گذشته جنبشی قدرتمند اجتماعی شده است و جایگاه مهمی در جنبش مردم برای خود بدست آورده است. دقیقا بخاطر تلاشهای این جنبش حساسیت جامعه بر انگیزته شد و باعث پیروزی هائی گشت و نظر مردم هم نسبت به این مسئله تغییر کرد.

۲۱/ برای یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم، استقلال سیاسی و عدم وابستگی احزاب به سرمایه های شرکتی الویت ویژه و خاص دارد. در شرایط کنونی دو گرایش متفاوت قابل مشاهده است. از سوئی میلیون ها نفر از مردم برای رای دادن به عنوان افرادی مستقل ثبت نام می کنند البته هنوز افراد بیشتری از روند سیاسی خود را دور نگاه می دارند و همچنین در همین حین احزاب و تشکل های مستقل بیشماری به ناگهان در سطحی محلی ظاهر می شوند. از سوی دیگر، نیروها و سازمان های اجتماعی بزرگ طرفدار استقلال سیاسی به کار با حزب دمکرات ادامه می دهند و با وجود استقلال در چهارچوب ساختارهای سازمانی آن حزب حرکت می کنند و این روند همواره ادامه دارد. البته بیشتر این نیروهای قصد دارند در ابتدا این حزب را اصلاح کنند و یا بر آن غلبه کنند. نکته مهم این است که بنظر ما این نیروهای مستقل مسلما هیچ شانسی برای غالب شدن بر حزب دمکرات نخواهند داشت. البته ما نمی توانیم برای آنها حکم صادر کنیم.

۲۲/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم ارزیابی و عملکرد بین المللی دارد و خواهد داشت. با وجود اینکه ما هنوز بیش از یک دهه نیست که در قرن بیست و یکم قرار داریم، اما نسبت به تحولات ده سال آینده دید روشنی داریم. در رابطه با معضلات جهانی آنچه که مهم است ضرورت پرداختن به مسائلی نظیر: گرم شدن کره زمین و تخریب محیط زیست، ساخت سلاح های هسته ای و تکثیر آن، جنگ های بلاانقطاع، درگیری ها بر سر ذخایر طبیعی، فقر گسترده، توسعه نامتوازن، بیماری های همه گیر و غیره، و تلاش برای حل به موقع آن هاست. اگر برای ایمن معضلاتی راه حلی یافت نشود جهان ما غیر قابل زنگی خواهد شد.

بزرگترین مانع در اینجا امپریالیسم آمریکاست، که راه را برای داشتن جهانی صلح آمیز، قابل زندگی، و پایدار مسدود می کند. هر دو جناح طبقه حاکم، اگرچه با روش های مختلف، تصمیم دارند برتری آمریکا در سیستم جهانی را حفظ کنند (یکی با زور و دیگری با ترکیبی از دیپلماسی آرام و نرمک و نرمک) و با وجود اینکه تفاوت بین این و یا آن روش مهم است و نباید نادیده گرفت، اما علاقه شدید برای کسب جایگاه نخست در سطح جهانی، بدون ارتباط به این مسئله که سیاست خارجی آمریکا را چه کسی و کدام یک از دو حزب اصلی به پیش خواهد برد، وجود دارد.

در حال حاضر، تنها یک جنبش وسیع مردمی در داخل و خارج آمریکا وجود دارد که امپریالیسم آمریکا را وادار به عقب نشینی در هرگوشه جهان، از آسیای مرکزی و خاورمیانه گرفته تا پایان دادن به اشغال افغانستان، خروج کامل نظامی از عراق، پایان بخشیدن به درگیری های طولانی مدت بین فلسطین و دولت اسرائیل، لغو تحریم ها علیه ایران و سایر کشورها، خاتمه بخشیدن به محاصره کوبا، کاهش و محو سلاح های هسته ای، برجیدن پایگاه های نظامی در سراسر دنیا و منحل کردن ناتو، و غیره خواهد کرد.

۲۳/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکمی به دستاوردها و تجربیات عظیم جوامع سوسیالیستی توجه می کند و درس هایی را از آن فرا می گیرد. مشکلات اجتماعی که در جوامع سرمایه داری وجود دارد، در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی، اگر نه به تمامی، تا میزان زیادی، حل شده بود. ما نه می توانیم همبستگی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی را با کشورهای که با شبکه ی استعماری و نواستعماری به مبارزه می پرداختند، فراموش کنیم و نه نقش تعیین کننده ی ارتش سرخ در شکست آلمان نازی، و نه نقش اتحاد شوروی در مخالفت با جنگ

هسته ای.

یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکمی باید با استالین و طرفدارانش بطور کاملاً شفاف خط کشی کند البته نه برای خوشحالی مخالفان سوسیالیسم و یا نقد سوسیالیسم بلکه بیشتر از این جهت که به میلیون ها نفر انسان آگاهی بدهد که اجبار و خشونت در اشتراکی کردن کشاورزی، پاکسازی و اعدام صدها هزار نفر از کمونیست ها و وطن پرستان، راه اندازی اردوگاه های کار که در آن افراد را زندانی و استثمار می کردند و تعداد بسیاری از مردم اتحاد شوروی را تا زمان نزدیک به مرگ به آنجا فرستادند و جابجا کردن کامل گروه هایی از مردم را از سرزمین های مادری شان و... را نمی توان به نام دفاع از سوسیالیسم، تائید نمود. زیرا که این اعمال جنایت هایی بر علیه بشریت بودند. این ها اشتباه نبودند بلکه جنایت بودند و داغ ننگی بر تارک ارزش ها و ایده های سوسیالیسم. من به احزاب دیگر کاری ندارم اما حزب ما باید در محکومیت این اعمال کاملاً شفاف باشد.

۲۴/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکمی به خوبی بر این امر آگاه است که دوره انتقالی به سوسیالیسم سهل نیست و از پیچیدگی هایی برخوردار است و بستگی به بشماری از عوامل خواسته و ناخواسته، آشکار و نهان و همچنین عمل آگاهانه از سوی نیروهای درگیر و تحت تاثیر شدید نیروهای خارج از کنترل ما (مانند جنگ های امپریالیستی، بحران اقتصادی، گرم شدن کره زمین، جنگ بر سر منابع طبیعی، مصیبت های طبیعی، اعمال تروریستی، و غیره) قرار دارد.

مسئله در این راه افت و خیزهایی هم وجود دارد. پیشرفت تدریجی تغییرات راه را برای گسست در بافت جامعه فراهم می سازد. موقعیت هایی در دولت، اقتصاد و جامعه مدنی بدست می آید، از سوی دیگر در مراحل شکست و عقب نشینی هم اتفاق می افتد. لذا باید برای همه این افت و خیزها که بارها تکرار خواهند شد آماده بود.

۲۵/ برای یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکمی، نگرش به سوسیالیسم کاری رو به ترقی و تکامل است. و ویژگی های خاص خود را خواهد داشت که از تاریخ و تجربه خود ما بر می خیزد. وظایف ناتمام دمکراتیک باقی مانده از سرمایه داری را به اتمام می رساند، در حالی که آزادی های دمکراتیک موجود را حفظ کرده و به آن عمق می بخشد و از حاکم شدن قانون حمایت می کند. این حزب به پاخواستن مردم و همچنین حمایت از سیستم حکومتی چند حزبی و تغییر احزاب در قدرت بنا بر تصمیم مردم را به رسمیت می شناسد.

سوسیالیسم ما به استثمار کارگران، نه یکباره بلکه به مرور زمان، پایان می دهد. سوسیالیسم ما حقوق جمعی و دمکراتیک را گسترش می دهد، در عین حال به خلاقیت های انسانی جایگاه ویژه ای می دهد. سوسیالیسم ما همه چیز است جز امری خسته کننده. این سوسیالیسم از دنیا برداشتی مدرن و پراز تحرک دارد. این سوسیالیسم از دل مردم ما، با تنوع فرهنگی و با آهنگ ملایمی رقصان رخسار نشان می دهد و بهترین سنت های مردم ما را به پایکوبی می کشاند و وطن پرستی را محتوایی دمکراتیکی می بخشد.

سوسیالیسم ما مردم را در تمامی عرصه های زندگی تشویق به مشارکت می کند. برای این کار، کارروزانه و کار هفتگی کاهش خواهد یافت و حقوق اجتماعی قانونی می شود. اما چنین معیارهایی هم هنوز برای حداقل نصف جمعیت ما یعنی زنان و سالمندان ناکافی است. زنان مجبورند کار با مزد و کار بی مزد در خانه را با هم انجام دهند و از صبح تا شب کار کنند. از این روی سازماندهی مراقبت از نوزادان و کودکان و سالمندان برای مثال ایجاد مهدکودک های کافی و با کیفیت و رایگان و همچنین آلترناتیو های مشارکتی به جای آنچه که تا به امروز وظیفه زنان خوانده می شده: مانند آشپزی، تمیزکاری، شستشو ... ضروری است.

سوسیالیسم ما بر جدا کردن کلیسا از دولت اصرار می ورزد، ولی به این امر هم توجه دارد که دین باوران در جامعه فعالانه مشارکت خواهند داشت.

در دوره انتقال و از سحرگاه سوسیالیسم تا روشنائی کامل روز چه در کشور ما و چه دیگر کشورها، انتظار من این است که اقتصادی شامل ترکیب های مختلف مالکیت سوسیالیستی، تعاونی و خصوصی، در یک بازار سوسیالیستی قانونمند، با وجود تمامی تناقض ها و خطرات، حتی اگر همراه با تنش، عمل نماید.

نوع ترکیب، چگونگی تغییر، و شکل خاص کنترل دمکراتیک با تغییر شرایط برنامه ریزی اقتصادی یا عملکرد سرمایه گذاری های ملی را مسدود نمی سازد.

در حقیقت، وظیفه طولانی مدت تر یک دولت سوسیالیستی تغییر منطق: تجمع ثروت نزد تعدادی قلیل و میلیتاریزم به منطق: تولید برای نیازهای واقعی بشری و اقتصادی پایدار است. این تصور که می توان یک چنین دگرگونی عظیمی را بدون برنامه ریزی دقیق انجام داد، تصویری نادرست است.

بنا براین، یک حزب سوسیالیست در قرن بیست و یکم شاخص سوسیالیستی جامعه را با روابط و مناسبات واقعی می‌سنجد. همچنین به پایدار و مداوم بودن حرکت رشد و کافی بودن عرضه در سوسیالیسم اولویت می‌دهد. افزون بر این نمی‌توان صبرکرد تا سوسیالیسم برای تغییرات آب و هوایی و تخریب محیط زیست کاری کند. این کارها همین الان باید سازماندهی و انجام شوند.

۲۶/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم مدل سازماندهی خود را منطبق با نیازها و شرایط مادی خودش تدارک دیده و شکل می‌دهد و نه اینکه از جایی دیگر وارد کند. برای این منظور باید نسبت اعضا، نسبت جمعیت و محل تجمع اعضا، رهبری، دامنه و شدت مبارزه^۴ طبقاتی، و اهداف و خصوصیات سازمانی حزب - ساختار، فرم و قوانین سازمانی حزب و... توجه نماید. ساختار، شکل و قوانین هم همچنین به سنت های سازمانی و فرهنگی هر کشور بستگی خواهد داشت.

۲۷/ یک حزب قرن بیست و یکم باید بر تکنولوژی مدرن امروزی (انترنت) تمرکز خاص داشته باشد. اینترنت برای ما ابزاری را فراهم می‌نماید تا توسط آن گسترده تر از امکانات و فضای سازمان یافته^۴ خود مردم را سازماندهی کنیم و به ما اجازه می‌دهد در همه جا چه در مکان های قدیمی و چه در مکان های جدید سریعتر رشد نماییم. از طریق اینترنت اعضا به راحتی می‌توانند به برنامه حزب و سایر مدارک لازم دست یابند و برای ما رابطه با رهبری و اعضا را میسر می‌سازد. بحث و دیالوگ را با یکدیگر سهل می‌کند.

۲۸/ یک حزب سوسیالیست در قرن بیست و یکم باید درهای خود را به روی اعضای جدید باز گذاشته و تاریخ خود را با دیدی انتقادی محک می‌زند. باید پذیرفت که هیچ حزبی از جمله حزب ما، بدون اشتباه نبوده و نیست. سیاست پیچیده و سخت است، و اشتباه در تئوری، تحلیل و عمل اجتناب ناپذیر است. اینکه ما اشتباهات خود را پنهان کنیم و یا در باره اش سکوت نماییم، نه به نفع نسل های گذشته است و نه نسل های آینده.

یک حزب قرن بیست و یکمی از گذشته تجربه و یاد می‌گیرد، اما هیچگاه خود را زندانی گذشته نمی‌کند. گذشته تنها چراغی برای آینده است، نه سرنوشت ساز آینده.

همانطور که در ابتدای این مقاله اشاره نمودم نیروها و ائتلاف کنندگان برای روبروشدن با چالش های قرن بیست و یکم هنوز همدیگر

را نیافته و گرد هم نیامده اند. اما ما بر این باوریم که با ورود هرچه بیشتر به دل قرن بیست و یکم، این اتفاق خواهد افتاد.

لینک مقاله به زبان آلمانی:

http://redpicture.files.wordpress.com/۲۰۱۱/۰۶/۲۹۱۸_samwebb-partei-des-۲۱jh۱.pdf